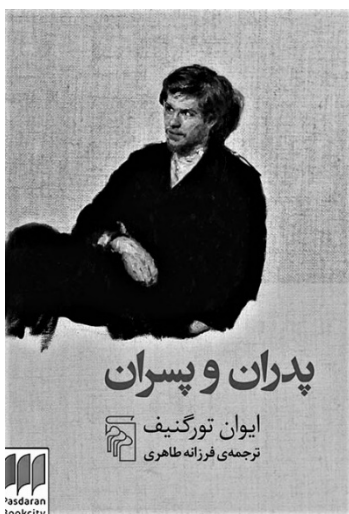


نکته‌هایی در باب ترجمه

■ مقدمه مترجم بر ترجمه



مدت‌هاست چشمم به عبارت «مقدمه مترجم» نخورده است، مخصوصاً مقدمه‌ای که در آن مترجم درباره‌ی روش ترجمه‌اش یا دشواری‌های کارش صحبت کرده باشد. این مقدمه‌ها هم برای خوانندگان معاصر مهم هستند هم برای محققانی که در آینده دور سراغ ترجمه‌ها می‌آیند، محققانی که بیشتر علاقه‌مند به خواندن مقدمه هستند تا خواندن خود متن، چون این مقدمه‌ها بازتابی از احوال خود نویسنده یا زمانه اوست. تصور من این است که وقتی مترجم، خواننده یا نویسنده یا کارش را جدی می‌گیرد، حتماً به نکاتی می‌رسد که مایل است آنها را با خواننده در میان بگذارد. مخصوصاً ترجمه آثار بزرگ، و مخصوصاً ترجمه‌های

مجدد، بدون مقدمه مترجم انگار یک چیزی کم دارد. مترجم یا بیش از حد اعتماد به نفس داشته، یا چندان آگاهی و اشراف به کاری که کرده نداشته و شاید هم حال نوشتن مقدمه را نداشته است. در هر حال دلم حسابتی برای چنین مقدمه‌هایی تنگ شده بود تا اینکه مقدمه خانم فرزانه طاهری بر ترجمه پدران و پسران اثر تورگنیف را خواندم. بخشی از این مقدمه را در اینجا نقل می‌کنم:

چند نکته درباره ترجمه این رمان. می‌دانیم که چندین دهه پیش مهری آهی مترجم توانا این رمان را از زبان روسی به فارسی ترجمه و منتشر کرد. ضرورت ترجمه مجدد یک اثر پس از دهه‌ها به دلیل تحولات زبان فارسی نیاز به استدلال ندارد. ضرورت ترجمه این رمان خاص در این روزها هم به گمانم روشن است درباره رمان و تورگنیف خواهم گفت، اما ابتدا درباره نحوه ترجمه خودم توضیح می‌دهم. مبنای ترجمه من دو ترجمه انگلیسی بوده، اما در موارد اختلاف زیاد میان این دو ترجمه، به دو ترجمه انگلیسی قدیمی و در نهایت به ترجمه خانم آهی رجوع کردم. در مواردی معدود هم تعابیر زیبایی را که در این میان در ترجمه ایشان می‌یافتم در ترجمه خود به کار گرفتم.

درباره این مقدمه چند نکته قابل ذکر است:

۱. درباره ضرورت ترجمه مجدد دلایل زیادی مطرح شده. یکی از دلایلی که کمتر مطرح شده ضرورت ترجمه مجدد اثر به دلیل ضرورت مضمونی و تناسب مضمون با اوضاع و احوال روزگار است، یعنی چیزی که انگیزه‌ای برای مترجم این ترجمه فراهم کرده است.

۲. ترجمه مجدد به دلیل تحولات زبانی البته ضرورت دارد و حق است. حتی اگر ترجمه اولی هیچ نقصی هم نداشته باشد نسل جدید حق دارد ترجمه‌ای بخواند که به زبان خودش نزدیک تر باشد. واقعیت این است که ما نیاز به موجی جدید از ترجمه رمان‌های کلاسیک داریم. مترجمان امروزی به دلیل دسترسی به منابع پژوهش اینترنتی قادرند از تکرار خطاهای مترجمان پیشین در درک متن جلوگیری کنند. ولی آثار کلاسیک باید به دست مترجمان توانا ترجمه شود و نه مترجمانی که کار ترجمه را با ترجمه آثار کلاسیک آغاز می‌کنند!!

۳. برخی مترجمان در ترجمه مجدد خود یا اشاره‌ای به ترجمه پیشین نمی‌کنند؛ یا هیچ لطفی در سر تا پای آن نمی‌بینند یا هر نوع اثرپذیری از آن را انکار می‌کنند. در اینجا خانم طاهری با شجاعت اذعان می‌کند که جاهایی از ترجمه پیشین بهره برده است. و چرا که نه؟ ترجمه پیشین خود یک منبع پژوهشی برای مترجم جدید است. مترجم جدید دو وظیفه دارد: ضرورتی برای ترجمه مجدد بیابد و متن را به سبکی جدید و مشخص و قابل دفاع و قابل توجیه ترجمه کند. در تحقق این هدف مترجم از همه جا می‌تواند کمک بگیرد.

در این مورد به خصوص، ترجمه پیشین از زبان روسی صورت گرفته و ترجمه مجدد از زبان میانجی یعنی انگلیسی. معمولاً عکس این قضیه اتفاق می‌افتد، مخصوصاً که می‌دانیم که ترجمه‌های قدیمی آثار روسی به انگلیسی (مخصوصاً ترجمه‌های خانم کنستانس گارنت) معمولاً از متن روسی تاحدی غرابت‌زدایی می‌کردند و همین باعث شده که موجی جدید در ترجمه رمان‌های روسی به انگلیسی شکل بگیرد که به متن روسی نزدیک تر هستند. با این حال امروزه حتی برای مترجمی که از زبان اصلی ترجمه نمی‌کند این امکان وجود دارد که ترجمه ماشینی و تحت‌اللفظی متن اصلی به یکی از زبان‌های اروپایی را کنار دستش داشته باشد تا بتواند به جمله‌بندی نویسنده نزدیک شود.

■ تألیف و ترجمه و اقتباس

تألیف و ترجمه و اقتباس سه گونه نوشتن هستند و هریک از این سه گونه آداب و ارزش و

کاربرد مخصوص به خود دارند و هر سه گونه محترمند. برخی تألیف را بر ترجمه مقدم می‌دانند و ترجمه را بر اقتباس. این خطاست. ای بسا تألیف‌ها که بی‌ارزشند و ای بسا ترجمه‌ها که دوران‌سازند. همچنان‌که گاه، اگر شرایط اقتضا کند، اقتباس بر ترجمه مزیت دارد. مشکل آنجا درست می‌شود که تألیف را با ترجمه خلط کنیم و به نام تألیف قالب کنیم. و یا ترجمه را با اقتباس خلط کنیم و به جای ترجمه عرضه کنیم. در ترجمه چیزی به متن اصلی نمی‌افزاییم. و در اقتباس آزادیم که بیفزاییم و اصلاً ارزش اقتباس در همان افزوده‌هاست. متأسفانه در ایران به همان میزان که برای ترجمه تقدس قائل شده‌ایم به اقتباس بی‌مهری نشان داده‌ایم. چرا نباید اثری از فرهنگ و زبانی دیگر الهام‌بخش شاعر یا نویسنده‌ای در فرهنگی دیگر شود؟

از معدود اقتباس‌های شعری در دوره مدرن اقتباس‌های بیژن الهی (۱۳۲۴-۱۳۸۹) شاعر و مترجم نوگراست. الهی شعری ناتمام نوشته است با عنوان «ارضِ اموات» که به قول خودش «با دَرز و دوز»، یعنی اقتباس، از روی شعر «سرزمین بی‌حاصل» (The waste land) نوشته تی. اس. الیوت. این نوشته کاملاً مصداق اقتباس است، چون الهی چیزی از الیوت می‌گیرد، آن را بومی می‌کند و خلاقانه چیزی به آن می‌افزاید و آن را به اثری مستقل در زبان فارسی تبدیل می‌کند و البته دین خود را به الیوت نیز ابراز می‌کند. بخشی از این شعر را که الهام‌یافته از ابیات یک تا هجدهم شعر «سرزمین بی‌حاصل» است با هم می‌خوانیم:

جورِ فروردین نگر چون برمیارد ناز و نرگس از زمین مُرده، از گل؛
خلطِ یاد و آرزو چون می‌کُند با مورمور ریشه‌ لَس، ریشه افسُرده، زیر
نم‌نم نیسان.

زمستان گرممان می‌داشت، قوت لایموتِ ساقه در آوندِ خشک
نیمه‌جان و گوش تا گوشِ زمین برفِ فراموشی.

و تابستان که غافلگیر می‌بارید روی ترکمن صحرا چه رگیاری، و ما
در اوبه می‌ماندیم، دست‌آغوش.

و چون وامی‌گرفت و گوش تا گوشِ هوا خندان، ساعتی گپ در کنار
دشتِ گرگان، پای چای نیمه‌گس در استکان‌های کمرباریک، تمام عیش
عالم بود.

بجگی‌ها، پیشِ خاله‌جان اینها که می‌ماندیم، چون سوارِ سورتمه‌ام
می‌کرد حضرت والا که مهری‌جان، نترسی‌ها، دلم می‌ریخت پایین،
زهرام می‌رفت.

و پایین می‌سربیدیم و نفس در سینه حبس و، پای کوه، آزاد — با آهی
از شادی.

روی کوه انگار آزادی.

شب‌ها، بیشتر، می‌خوانم و خطی زیر این خط، زیر آن خط می‌کشم

تا صبح.

زمستان می‌روم بوشهر.

■ ترجمه از سر اکراه

بارها پیش آمده که هنگام خواندن ترجمه‌های مترجمان بزرگ به نکته‌ای برخوردیم که باعث تعجب شده است. می‌بینم مترجم تمام متن را عالی ترجمه کرده، ولی ناگهان در میانه آن همه جمله درست و زیبا، جمله‌ای نادرست و نازیبا رخ می‌نماید. علتش چیست؟ دو علت ممکن است داشته باشد. علت اول این است که مترجم موقع ترجمه خسته بوده. این علت به نظر من پذیرفتنی نیست چون ما می‌دانیم که مترجمان، مخصوصاً مترجمان حرفه‌ای، و حتی مترجمان آماتور، متن ترجمه را بارها و بارها می‌خوانند و اگر از چیزی ناراضی باشند یا خیال کنند اشتباه کرده‌اند متن را اصلاح می‌کنند. دلیل دیگر این است که مترجمان خودشان هم از آنچه نوشته‌اند ناراضی هستند ولی چون نویسنده چنین نوشته و آنها هم نمی‌خواهند که تغییری در ساختار یا بیان نویسنده بدهند خود را مجبور به نوشتن چنین جمله‌هایی می‌کنند و بعدها اگر از مترجم پرسشی چرا چنین جمله‌ای نوشتی، نمی‌گوید «مگه جمله‌ام چشه؟ خیلی هم عالی.» بلکه احتمالاً می‌گوید: «آره. من خودم هم خیلی از این جمله خوشم نیامد، ولی...» این پدیده را می‌توان «ترجمه از سر اکراه» نامید. حال سؤال من این است که واقعاً چرا مترجم باید جمله‌ای بنویسد که خودش هم از نوشتن آن راضی نباشد؟ البته همین‌جا توضیح بدهم که صحبت من درباره مضمون یک جمله نیست. طبیعی است که مترجم با مضمون برخی یا تمام جمله‌های نویسنده مخالف باشد و البته وظیفه دارد که مضمون جمله‌های نویسنده را بی‌کم‌وکاست نقل کند. صحبت من درباره شکل بیان جمله نویسنده است. تغییر شکل بیان که در حوزه اختیارات مترجم است. چه کسی چنین حقی را از مترجم سلب کرده است؟ البته می‌دانیم که بسیاری از مترجمان نگران سبک نویسنده هستند و می‌گویند تغییر بیان یا ساختار نویسنده سبک او را مخدوش می‌کند، ولی وقتی مترجمی خودش از ساختار یا شیوه بیان جمله‌اش ناراضی است یعنی آن ساختار یا آن شیوه بیان در فارسی اشکال دارد. گیرم مترجمی بخواهد به خیال خودش سبک نویسنده را حفظ کند، ولی نباید که به فارسی آسیب برساند. اگر سبک به درستی بازآفرینی شود، هیچ‌گاه به حریم و حدود فارسی تجاوز نمی‌شود چون بازآفرینی سبک (و نه انتقال مکانیکی اجزای جمله نویسنده) در چارچوب قابلیت‌ها و محدودیت‌های زبان فارسی صورت می‌گیرد. ما در ترجمه نوشتن خلاقانه داریم

ولی نوشتن از سر اکراه نداریم. اصلاً نوشتن از سر اکراه با نفس ترجمه مغایرت دارد چون ترجمه یعنی عمل خلاق و دشوارنوشتن متنی به زیبایی و روانی متن مبدأ به زبانی دیگر که قابلیت‌ها و محدودیت‌های مخصوص به خود دارد. در اینجا به ذکر نمونه‌هایی از چنین جمله‌هایی می‌پردازم.

... the nature of which he only dimly apprehended.

... اما چگونگی آن را فقط با ابهام درمی‌یافت.

ترجمه ویرایش شده: ... اما ماهیت آن را کاملاً درک نمی‌کرد.

She exclaims only over the obvious manifestations of beauty, and even then manages a certain aspect of adult restraint.

فقط در برابر بروز زیبایی آشکار باهیجان حرف می‌زند، و حتی در این صورت هم با خودداری آدم‌های بالغ واکنش نشان می‌دهد.

ترجمه ویرایش شده: فقط در موارد تجلی آشکار زیبایی از خود احساسات نشان می‌دهد، و حتی در چنین مواردی هم مثل آدم‌های بالغ تاحدی خویشنداری می‌کند.

It is not beyond reason to assume that the close resemblance of the language of the Old Testament to ancient Phoenician, as well as the fact that some of the Punic were circumcised, helped promote mass conversion to Judaism.

دور از عقل نیست اگر فرض شود که شباهت نزدیک زبان عهد عتیق به زبان فنیقی باستان و اینکه بعضی از پونیک‌ها ختنه شده بودند به تشویق گرویدن دسته جمعی به یهودیت کمک کرد.

ترجمه ویرایش شده: دور از عقل نیست اگر بپذیریم شباهت زیاد زبان عهد عتیق به زبان فنیقی باستان و ختنه‌بودن بعضی از پونیک‌ها به گرویدن دسته‌جمعی به یهودیت کمک کرده باشد.

One of the by-products of this large population shift was that it indirectly exacerbated the traditional hostility that simmered beneath the surface in Germany, scene of the transit.

یکی از نتایج فرعی این انتقال جمعیت عظیم این بود که غیر مستقیم دشمنی سنتی را که نهانی در آلمان، صحنه این گذار، آهسته می‌جوشید شدت بخشید.

ترجمه ویرایش شده: یکی از نتایج فرعی این انتقال جمعیت عظیم این بود که غیرمستقیم خصوصیتی را که از دیرباز در زیر پوست آلمان، مقصد این انتقال، در شرف غلیان بود، شدت بخشید.

■ مسئله ثبت اعلام در پانویس

اخیراً ترجمه‌ای می‌خواندم با عنوان «معنای سفر، فیلسوفان در بلاد خارجی». نکته‌ای که بیش از هر چیز در این ترجمه توجهم را جلب کرد، مسئله ثبت اعلام در پانویس بود. کاملاً معلوم بود که مترجم و ویراستار و حتی ناشر تصور درستی درباره این مسئله ندارند. مترجم هر کجا به اسمی خارجی رسیده املائی انگلیسی آن را در پانویس آورده است. و چون کتاب به اشخاص و مکان‌ها ارجاع‌های متعدد دارد بخشی از هر صفحه به پانویس اختصاص داده شده است. انگار مترجم نمی‌داند که ترجمه در ایران صدوپنجاه سال قدمت دارد و خواننده ایرانی صدوپنجاه سال است که دارد اسم مکان‌ها و اشخاص غیرایرانی را در ترجمه‌ها یا منابع دیگر می‌بیند. املائی انگلیسی ژول ورن یا چارلز داروین چه دلیلی دارد که در پانویس بیاید؟ حتی بعضی از اسم‌ها هم که چندان شناخته شده نیستند، مثل جان ری، مارگرت گوندیش یا رابرت بایرن، باز هم نیازی به ذکر املایشان نیست چون خواننده اگر بخواهد درباره آنها جستجو کند بازیابی اسم آنها دشوار نیست، ضمن اینکه این نام‌ها معمولاً در کتابنامه هم می‌آید. به نظر بنده شلوغ کردن پانویس با این همه اسم هم توهین به خواننده است و هم مخل خواندن. ولی کاش مشکل ترجمه همین بود. موارد زیادی از اسامی خاص در ترجمه وجود دارد که نه املائی آنها بلکه معنی آنها برای خواننده مهم است و مترجم هیچ توضیحی نداده است که آنها چه هستند. فقط املائی انگلیسی آنها را آورده است. به عبارت دیگر، مترجم آنجا که باید کار پژوهشی می‌کرده و در پانویس توضیح می‌داده، کاری نکرده ولی آنجا که نیازی نبوده، بر حجم کتاب افزوده است و جالب اینکه در پایان کتاب ۲۲۷ صفحه‌ای که صدوشصت و پنج هزار تومان قیمت خورده این توضیح آمده است:

خواننده گرامی، برای صرفه‌جویی در مصرف کاغذ و کاهش قیمت کتاب، سپاسگزاری، پی‌نوشت‌ها، کتاب‌شناسی و نمایه این کتاب را در نسخه کاغذی نیاورده‌ایم. برای دسترسی به این چهار بخش و دریافت آنها می‌توانید به آدرس زیر مراجعه کنید یا با گوشی همراه خود کد زیر را اسکن نمایید.